

خدا

که هم در خانه‌ی ما هست و هم نیست

به مادر گفتم: «آخر این خدا کیست؟»

به مادرم گفتم: «بالاخره این خدا کیست (چگونه موجودی است) که در خانه‌ی ما وجود دارد، اما نمی‌شود او را دید؟ (و انگار وجود ندارد.)»

دمی از بندگان خود جدا نیست

تو گفتی مهربان‌تر از خدا نیست

تو (مادر) گفتی هیچ کس از خدا مهربان‌تر نیست. خدا حتی یک لحظه از بندگان خودش جدا و غافل نیست و آن‌ها را تنها نمی‌گذارد.

چرا هرگز نمی‌گوید جوابم؟

چرا هرگز نمی‌آید به خوابم؟

[من گفتم:] چرا خدا هرگز به خوابم نمی‌آید و چرا هیچ وقت جواب مرا نمی‌دهد؟

تو را دیدم. خدایت را ندیدم.

نماز صبحگاهت را شنیدم

شنیدم که نماز صبح می‌خواندی، تو را دیدم که با خدا صحبت می‌کردی، اما خدای تو را ندیدم.

خدا را در دل خود جوی. یک چند

به من آهسته مادر گفت: «فرزند!»

مادر آهسته به من گفت: «فرزندم! مدتی هم خدا را در دل خودت جست‌وجو کن.»

بهار و باغ و گل. از او نشان است

خدا در رنگ و بوی گل، نهان است

خدا در رنگ و بوی گل (و طبیعت) پنهان شده است و بهار و باغ و گل، نشانه‌های وجود خداوند هستند. (همه‌ی زیبایی‌ها نشانه‌ی وجود خدا هستند.)

خدا در پاکی و نیکی است. فرزند!

بود در روشنائی‌ها، خداوند.

فرزندم! خدا در پاکی‌ها و خوبی‌ها و روشنائی‌هاست. (پاکی‌ها و خوبی‌ها و روشنائی‌ها، نشانه‌های وجود خداوند هستند.)

بروین دولت آبادی



توانست چشم از آن بردارد: چشمانش کاملاً

جذب آن شده بود. / به آن خیره شده بود.

نظر: نگاه

قشر: لایه

نگار: نقش

پُرمهر: پرمحبت

چیره‌دست: ماهر، زبردست، استاد

دفتر: در این جا یعنی «کتاب»

بخوان و حفظ کن

دوش: شانه

سار: نام پرنده‌ای است.

پهنه: گستره

گریخت: فرار کرد

رَمه: گله

هوهو: صدای باد

خبر داغ: خبر جدید

جهان افروز: روشن کننده‌ی جهان

بخست: اول

نیل: رنگ آبی تیره، کبودرنگ

پراکند: پراکنده کرد، پخش کرد

غوک: قورباغه

برکه: آبگیر، آبی که در قسمتی از زمین جمع

شود.

زبَن: از پشت

دست به کار شد: شروع به کار کرد

سراسر: همه، دور تا دور

لبه: بسیار، زیاد، فراوان

زینت داد: آراست، تزیین کرد

نگون: مانند گل، سرخ‌رنگ، به رنگ گل سرخ

تاب نیاوردند: تحمل نکردند، طاقت نیاوردند

رنگ‌های آتشین: رنگ‌های گرم و پُررنگ

لغزانی: رنگ قرمز مایل به بنفش

صوبز: نام درختی است.

چک‌تلدن: شفاف و پاکیزه کردن، صاف و بَرّاق

کردن

گفت‌وگو - صحبت - بهتر - نقاشی - تصمیم - جهان‌افروز - پذیرفت - هلو - گردنبند - صورتی - اطراف -
 گودال‌ها - حشرات - زنبورها - پروانه‌ها - دشت‌ها - غوک - تصویر - منظره - طبیعت - رنگ‌آمیزی -
 بوته‌ها - انبوه - تمشک - زینت - گلگون - تاب‌نیاوردند - طلایی - مزارع - ابرها - سراغ - ارغوانی - صنوبر -
 همان‌طور - قطره - سیم‌ها - نظر - سطح - قشر - براق - دل‌انگیز - مهر - لذت

برگ درختان سبز در نظر هوشیار
 هر ورقش دق‌ری است معرفت‌گردگار

برگ‌های درختان، در نگاه و اندیشه‌ی انسان هوشیار و خردمند، مانند کتابی است که او را به شناخت خداوند هدایت می‌کند.

- ۱- بهار، دشت را از خوشه‌های طلایی‌رنگ گندم پوشاند. نادرست
- ۲- زمستان، جای پای گرگ‌ها را نقاشی کرد. درست
- ۳- داور این مسابقه، خورشید بود. درست

درک مطلب



۱- پاییز برای رنگ‌آمیزی درختان از چه رنگ‌هایی استفاده کرد؟ از رنگ‌های آتشین مانند زرد لیمویی، ارغوانی و قرمز روشن برای رنگ‌آمیزی جنگل استفاده کرد، اما به رنگ کاج‌ها و سروها و صنوبرها دست نزد و آن‌ها سبز ماندند.

۲- نقاشی‌های تابستان و زمستان چه تفاوت‌هایی با هم داشتند؟ تابستان برای نقاشی خود از رنگ‌های مختلف استفاده کرد و بر شاخه‌ی درختان، میوه‌هایی آویخت. مزارع را به رنگ زرد درآورد و دریاچه‌ها را آبی کرد، اما زمستان برای نقاشی خود ابتدا همه‌جا را با رنگ سفید پوشاند: دشت‌ها، کوه‌ها، رودخانه‌ها، صنوبرها، کاج‌ها. سپس روی برف‌ها جای پاهای گوناگون نقاشی کرد.

۳- چرا پاییز به رنگ کاج‌ها و سروها دست نزد؟ زیرا کاج و سرو، درختانی هستند که در فصل پاییز، خزان نمی‌کنند؛ یعنی برگ‌هایشان تغییر رنگ نمی‌دهد و نمی‌ریزد.

۴- نقاشی بهار و پاییز چه شباهتی با هم داشت؟ هر دو برای نقاشی خود از رنگ‌های گوناگون استفاده کردند.

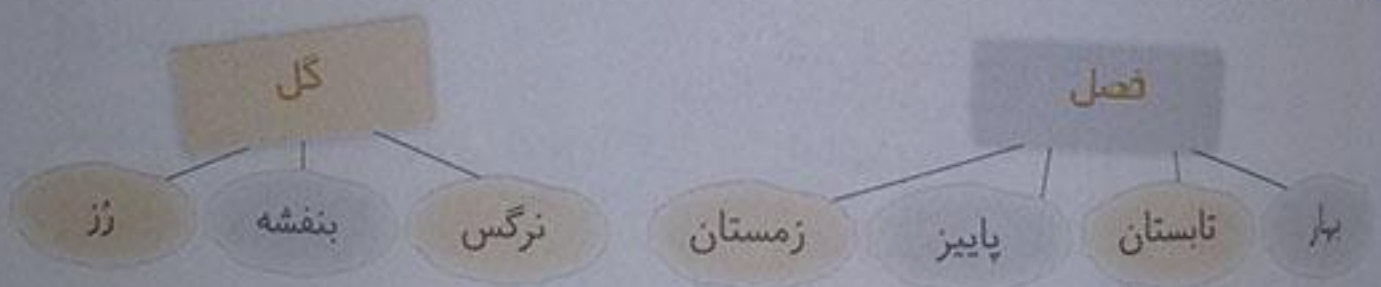
۵- چرا عنوان «افریدگار زیبایی» برای این درس انتخاب شده است؟ شما چه عنوانی را برای این درس پیشنهاد می‌کنید؟ زیرا خداوند بزرگ، آفریننده‌ی فصل‌ها و زیبایی آن‌هاست. هر آن‌چه در طبیعت وجود دارد و تغییر فصل‌ها و تغییر طبیعت، نشانه‌ای است از وجود خداوند. عنوان پیشنهادی: نقاشان چیره‌دست (ماهر) طبیعت

صفحه ۱۴ کتاب درسی

واژه‌آموزی



به نمودارهای زیر توجه کنید.



حالا نمودارهای زیر را با توجه به متن درس کامل کنید.





واژه‌نامه

اوایل: جمع اول، ابتدا

لطیف: ملایم، نرم

دل‌نشین: جذاب، زیبا و قشنگ

جامه: لباس

از نو: دوباره

عهده: مسئولیت، وظیفه

راه و رسم: روش، شیوه

آغاز: ابتدا، اول

کمیاب: آن‌چه کم است، چیزی که به راحتی

در دسترس نیست.

معتدل: آب‌وهوایی که نه گرم است و نه سرد.

جنب‌وجوش: حرکت و فعالیت

رفته‌رفته: کم‌کم، اندک‌اندک

برمی‌خیزیم: بلند می‌شویم

نشان: نشانه، علامت

می‌ربایند: با چابکی می‌گیرند.

پی‌درپی: پشت سر هم، پیوسته

شگفتی‌ها: چیزهای شگفت‌انگیز و عجیب

سپری شدن: گذشتن

پیمودن: طی کردن، پشت سر گذاشتن

پیشین: گذشته، قبلی، مربوط به گذشته

بازمی‌گردند: برمی‌گردند

راه‌یابی: پیدا کردن راه و مسیر

نهاده است: قرار داده است

بخوان و بیندیش

لابد: حتماً، به ناچار

اعتراض کرد: ایراد گرفت

اوایل - لطیف - دل‌نشین - جامه - بازمی‌گردند - آسیب - عهده - حشرات - غذا - آسودگی - آغاز - دشواری‌ها - معتدل‌تر - سیم‌ها - گفت‌وگو - مهمی - مشغول - عده - جنب‌وجوش - برمی‌خیزیم - معلوم - خطرها - تغییرات - حمله - پرنندگان - عقاب - شاهین - قرقی - پرستوها - شگفتی‌ها - سپری شدن - طولانی - راه‌یابی - نهاده

پرستوها هر سال لانه‌های جدید برای خود می‌سازند. نادرست
 بیشتر پرستوها به دلیل حمله‌ی پرندگان شکاری، سفر خود را به سلامت به پایان نمی‌رسانند. نادرست



جنب و جوش پرستوها در آغاز پاییز نشانه‌ی چیست؟

در فصل پاییز، حشرات کمیاب می‌شوند و هوا سرد می‌شود و پرستوها ناچار می‌شوند به جاهای معتدل‌تر کوچ کنند. به همین دلیل، در دسته‌های کوچک و بزرگ شروع به کوچ می‌کنند و جنب و جوش آن‌ها به خاطر شروع زمان کوچ آن‌هاست.

چرا بازگشت پرستوها یکی از شگفتی‌های خلقت است؟

زیرا این پرندگان پس از سپری شدن زمان دراز و پیمودن راهی طولانی، بدون آن‌که اشتباه کنند، دوباره به لای پیشین خود برمی‌گردند.

چند نمونه از شگفتی‌های دنیایی را که در آن زندگی می‌کنیم، نام ببرید.

ساختن مورچه‌ها، هنگامی که دانه‌ها را به زیر خاک می‌برند تا انبار کنند، ابتدا آن‌ها را به دو نیم تقسیم می‌کنند تا از رشد و جوانه‌زدن آن‌ها جلوگیری کنند. زنبورها نیز به صورت غریزی کندوهایشان را به صورت شش‌ضلعی‌های کاملاً منظم و یکسان می‌سازند.

پرستوهای جوان چگونه لانه‌سازی را می‌آموزند؟

پرستوهای جوان چیزهایی را به صورت غریزی (ذاتی و بدون آموزش) بلد است. مثلاً نوزاد انسان به صورت غریزی می‌تواند شیر خوردن و... را بلد است و نیازی به آموزش ندارد. پرستوهای جوان هم به صورت غریزی و بدون یادگیری از کسی، توانایی ساختن لانه را دارند و این‌ها توانایی‌هایی است که خدا در وجود هر موجودی قرار داده است.

درک و دریافت



۱- با توجه به متن، جمله‌ها را به ترتیب رویدادها شماره‌گذاری کنید:

۳ پروانه گفت: «خدا آن قدر مهربان است که حتی این گل کوچک را هم می‌بیند.»

۱ موشکا رفت تا خدا را پیدا کند.

۴ خرس قهوه‌ای دستی تکان داد و دور شد.

۶ بی‌بی گفت: «بعضی چیزها را نمی‌توان با چشم دید.»

۲ کوه گفت: «البته که خدا را می‌شناسم. اوست که مرا اینجا گذاشته است.»

۵ سنجاب به خورشید گفت: «پس حتماً خدا تویی!»

۲- «موشکا رفت تا خدا را پیدا کند»؛ کار موشکا نشانه‌ی چیست؟ نشانه‌ی کنجکاوی و نداشتن شناخت کبر از خداوند

۳- با توجه به متن، چند ویژگی برای خدا نام ببرید. بزرگ، زیبا، مهربان، قوی و نورانی.

۴- به غیر از خدا چه چیزهایی را با چشم نمی‌توان دید؟ چهار مورد نام ببرید. عشق، محبت، صداقت، دردی، آزادی، ایمان

۵- چه نشانه‌هایی از وجود خداوند در داستان آمده است؟ کوه‌های بزرگ، پروانه‌های زیبا، خرس‌های قوی، خورشید گرم و نورانی، گل‌ها

حکایت

صفحه‌ی ۲۸ کتاب

✿ حکایتی که خواندید، با مفهوم کدامیک از مثل‌های زیر ارتباط دارد؟

الف) ماهی را هر وقت از آب بگیری تازه است.

ب) دست بالای دست بسیار است.

پ) سحر خیز باش تا کامروا باشی.

ت) مرغ همسایه غاز است.

این حکایت با مثل (ضرب‌المثل) «دست بالای دست بسیار است.» ارتباط دارد؛ یعنی همیشه قدرتمندی بالاتر از قدرت هر کس وجود دارد و همیشه قدرتمندتر از دیگری هم پیدا می‌شود. به همین دلیل انسان نباید به قوای خود مغرور شود.

واژه‌نامه



ضرب‌المثل معروف «رنگی بالاتر از سیاهی نیست»؛ یعنی اتفافی بدتر از این نمی‌تواند بیفتد. در این جا، منظور روباه این است که زیباتر از سیاهی رنگی وجود ندارد.

گر: اگر

خوش‌خوان: خوش‌آواز

نبدی: نبود، وجود نداشت

مرغان: پرندگان

آوازش آشکار کند: آواز و صدایش را نشان بدهد.

طعمه: خوردنی، خوراک

چون: وقتی

دهان بگشود: دهانش را باز کرد

روبهک: روباه کوچک

جست: جهید، پرید

بُرُبود: رُبُود، برداشت، دزدید

آسیاب: دستگاهی برای خرد کردن و آرد کردن گندم، جو و دانه‌های دیگر می‌لنگید: نمی‌توانست درست حرکت کند.

حاکم: پادشاه

لنگ: انسان یا حیوانی که حرکتش دچار مشکل است.

بخوان و حفظ کن

زاغ: پرندهای از خانواده‌ی کلاغ در اندازه‌ها و رنگ‌های مختلف

برگرفت: گرفت، برداشت

روبه: روباه

بُرفرب: سخت مکار، بسیار حيله گر، نیرنگ‌باز

حیل‌ساز: حيله گر، مکار

کرد آواز: آواز کرد، با صدای بلند شروع به خواندن کرد.

نیست بالاتر از سیاهی رنگ: اشاره دارد به

درست و نادرست

- ۱- مرد کیسه‌ی گندم را به آسیا می‌برد. درست
- ۲- چشم راست الاغ کور بود و پای چپش می‌لنگید. نادرست
- ۳- مرد از شنیدن نشانی‌های درست پسر، تعجب کرد. نادرست

درک مطلب



صفحه ۲۲ کتاب

- ۱- چرا مرد فکر کرد که پسر الاغش را دیده است؟ زیرا پسر تمام نشانی‌های الاغ را درست گفته بود.
- ۲- پسر دو ویژگی مهم داشت؛ با توجه به متن درس، آن‌ها را بگویید. اول، نگاه دقیق به اطرافش و دوم اندیشیدن به آن چه دیده است و نتیجه گرفتن.
- ۳- چرا مرد از پسر عذرخواهی کرد؟ زیرا فکر می‌کرد چون پسر نشانی‌های الاغ را درست می‌گوید، الاغ را دیده است، اما نمی‌خواهد به او بگوید.
- ۴- آیا عنوان «راز نشانه‌ها» برای این درس مناسب است؟ چرا؟ بله؛ چون این حکایت به ما نشان می‌دهد که دیدن دقیق نشانه‌های هر چیز، می‌توانیم به وجود خود آن پی ببریم.

واژه‌نامه



حکیم: دانشمند، فیلسوف، طبیب (پزشک)	دل به خدا سپرد: به خدا توکل کرد
قصد سفر کرد: تصمیم گرفت سفر کند	آگاه: کسی که چیزهایی را می‌داند.
برافراشته: بالا برده، بالا گرفته شده	تعلیم: آموزش
چیزی نگذشت: مدت زیادی نگذشت	نیک‌نامی: خوش‌نامی، معروف بودن به خوبی
تخته‌پاره: تکه‌چوب	سرمایه: اندوخته، آنچه ذخیره می‌کنند

صفحه‌ی ۳۶ تا ۳۹ کتاب‌درسی

اعلام

علم - حکیم - قصد - حرکت - توفان - نگذشت - تکه - تخته‌پاره - ساعت - ساحل - بیندیشد - علاقه - ماسه‌ها - ماهیگیر - تعجب - صحبت - آگاهی - حاضر - تعلیم - نیک‌نامی - ماه‌ها - پیاموری - غرق - سرمایه

دوست و نادرست

صفحه‌ی ۴۰ کتاب‌درسی

- ۱- حکیم برای اندوختن دانش به سفر رفت. نادرست
- ۲- کشتی بر اثر برخورد به صخره چند تکه شد. نادرست
- ۳- ظم و دانش سرمایه‌ای است که هیچ‌گاه از بین نمی‌رود. درست

درک مطلب

صفحه‌ی ۴۰ کتاب‌درسی



- ۱- اتفاق‌های مهمی را که در طول سفر برای حکیم پیش آمد، به ترتیب بیان کنید.
- ۲- کشتی آن‌ها گرفتار توفان و سپس غرق شد.
- ۳- حکیم خود را به تخته‌پاره‌ای چسباند و نجات یافت.

- ۳- حکیم شروع به نوشتن روی ماسه‌های ساحل کرد.
- ۴- ماهیگیری او را دید و درباره‌ی او در شهر صحبت کرد.
- ۵- به کاخ امیر راه پیدا کرد.
- ۶- به فرمان امیر به جوانان درس داد.

۲- حکیم برای زنده ماندن خود چه چاره‌ای اندیشید؟ بر روی ماسه‌های ساحل می‌نوشت تا شاید توجه کسی را جلب کند.

۳- منظور حکیم از این که گفت: «به دست آورید، آن چه را ماندنی است.» چیست؟ علم و دانش سرمایه ماندنی و از بین نرفتنی زندگی انسان هستند؛ یعنی هیچ‌گونه حادثه و شرایطی نمی‌تواند دانش آدمی را بین ببرد یا از او بگیرد؛ برعکس پول، اشیا و ... که همه بعد از مدتی یا به وسیله‌ی اتفاقی از بین می‌روند.



گفت خام: سخن ناپخته و نسنجیده و بدون فکر

شادکام: خوشحال، شادمان

کنیزک: خدمتکار زن، زنی که برده باشد.

نشان: علامت، نشانه

باز گو: بیان کن، بگو

خواجه: بزرگ، سرور، تاجر

شرمندگی: خجالت

همتا: همانند، مثل

بوی بُرد: فهمید

زهره‌اش بدرید: بسیار ترسید

شکر سخن: خوش سخن، خوش بیان، خوش زبان

دریافت: فهمید

بند: طناب، ریسمان

مثل

خواجه: بزرگ، سرور

دستمزد: حقوق، پولی که برای انجام کار

پرداخت می‌شود.

قافله: کاروان

قاطر: چهارپایی که از خر بزرگ‌تر و از اسب

کوچک‌تر است.

حکمت: علت و دلیل عقلانی

بازرگان: تاجر

شیرین‌زبان: شیرین‌گفتار، شیرین‌سخن

عالم: نوکر، خدمتکار

سوغاتی: آن‌چه از سفر به عنوان هدیه می‌آورند.

گران‌بها: قیمتی، باارزش

ارمغان: هدیه، سوغات

کارمت: (که آرم‌ت) که برای تو بیاورم

خطه: سرزمین

کان: که آن

مشتاق: دارای شوق، آرزومند

قضا: تقدیر

حبس: زندان، بازداشت

هم‌زبان: هم‌سخن

چاره‌ی گرفتاری مرا بخواه: برای گرفتاری من

(از آن‌ها) چاره‌ای درخواست کن.

اسیر: زندانی

بی‌دری: پشت سر هم، پیوسته

لحظه‌ای: یک لحظه

شگفت‌زده: کسی که تعجب کرده، متعجب

سوختم: سوزاندم (در این جا یعنی: باعث نابودی

شدم.)

قفس - بازرگان - ثروتمند - طوطی - شیرین زبان - صحبت‌ها - لذت - تصمیم - غلامان - سوغات - گران -
 ارمغان - خطه - هندوستان - قضا - حبس - هم‌زبان - بخواه - پیغام - لحظه‌ای - صحنه - شکست‌خورد
 تجارت - موضوع - خواجه - شکایت‌ها - همتا - زهره - لرزید - گریه و زاری - تعجب - راه‌رهای

گفت طوطی را «چه خواهی ارمغان کارمت از خطی هندوستان؟»

به طوطی گفت: «چه چیزی می‌خواهی که به عنوان سوغاتی از سرزمین هندوستان برایت بیاورم؟»

گفت آن طوطی که «آنجا طوطیان چون بینی، گن ز حال ما بیان

طوطی گفت: «وقتی طوطیان آن‌جا را دیدی، از حال ما (من) برای آن‌ها سخن بگو.»

کان فلان طوطی که مشتاق شماست از قضای آسمان، در حبس ماست.»

که آن فلان طوطی که در دلش شوق دیدار شما وجود دارد، به خاطر تقدیر و قضا، در قفس و در اسارت است

* * *

این، چرا کردم؟ چرا دادم پیام؟ سوختم بیچاره را زین گفت خام!

چرا این کار را کردم؟ چرا پیام او را رساندم؟ با این سخن نسنجیده و بدون فکر، باعث نابودی طوطی بیچاره شدم

* * *

کرد بازرگان تجارت را تمام باز آمد سوی منزل، شادکام

بازرگان کار تجارتش را تمام کرد و با خوشحالی به سوی خانه بازگشت.

هر غلامی را بیاورد ارمغان هر کنیزک را بخشید او نشان

برای هر غلامی (خدمتکار مرد) سوغاتی آورد و به هر کنیزکی (خدمتکار زن) نشانی (چیز کوچکی) هدیه بخشید.



کارنامه، نوشته‌ای است که نتیجه‌ی کارهای هر فرد در آن می‌آید.
 شناسنامه، نوشته‌ای است که اطلاعات شخصی هر فرد در آن می‌آید.
 کتاب‌نامه، نوشته‌ای است که مشخصات کتاب‌ها در آن می‌آید.
 حالا شما بگویید.

روزنامه: نوشته‌ای است که اخبار و حوادث هر روز در آن می‌آید.

تقدیرنامه: نوشته‌ای است که تقدیر و تشکر از یک فرد در آن می‌آید. (نوشته‌ای است که برای تقدیر بزرگداشت یک فرد یا افرادی نوشته می‌شود).

درک و دریافت



- ۱- شیر کوچولو برای اینکه سرش به میله‌های قفس نخورد، چه می‌کرد؟ او خیلی زود یاد گرفت که بعد از رفتن دهم، دیگر جلو نرود. وقتی ده قدم می‌رفت، می‌نشست و دست و صورتش را می‌لیسید.
- ۲- چرا دیدن بوته‌ی یاس برای شیر کوچولو عجیب بود؟ زیرا همیشه ده قدم که می‌رفت، به میله‌های قفس می‌رسید؛ ولی حالا که در قفس باز مانده بود، به یک بوته‌ی یاس پر از گل رسیده بود.
- ۳- چرا شیر کوچولو به قفس برگشت؟ زیرا نگهبان باغ وحش غذای شیرها را در قفس گذاشت و شیر کوچولو که بوی غذا را حس کرد، ده قدم برگشت و به قفس رسید.
- ۴- آیا شناختن کوه و آسمان با برداشتن قدم یازدهم ارتباطی داشت؟ بله، اگر شیر کوچولو قدم یازدهم برمی‌داشت، سرش به میله‌ها نمی‌خورد و به راهش ادامه می‌داد و با محیطش آشنا می‌شد. (برای شناختن چیزها و موضوعاتی که به نظر ما سخت و دور هستند، باید تلاش بیش‌تری کرد و قدم‌های بلندتری برداشت. اگر انسان همیشه قدم‌های مشخصی در جای مشخصی بردارد، هرگز نمی‌تواند ناشناخته‌ها را بشناسد. چیزهای جدید کشف کند.)

۶- مثلی را که در متن داستان قدم یازدهم بود، پیدا کنید و در مورد مفهوم آن در گروه گفت‌وگو کنید.
 دسته گل به آب دادن: هر گاه کسی کار اشتباهی انجام می‌دهد، از این مثل (ضرب‌المثل) استفاده می‌کند.



سربلندی: افتخار، سرافرازی	کمان گیر: کمان دار
گام: قدم	کمان: ابزار تیراندازی
یاری: کمک	توران: نژاد ایرانی در منطقه‌ی آسیای میانه (در شاهنامه، ایران و توران مجزاً هستند و ایرانیان و تورانیان پیوسته در حال جنگ با یکدیگرند.)
نگریست: نگاه کرد	چچون: نام رودی که از افغانستان و ازبکستان می‌گذرد و به ازبکستان می‌رود.
تیزبال: سریع، تیز پرواز	بردباری: صبر، شکیبایی
بامداد: صبح زود، اول صبح	خاور: مشرق (متضاد باختر: مغرب)
نیم‌روز: میان روز، وسط روز، ظهر	فرو آید: پایین آید
تناور: تنومند، درشت پیکر، دارای ساقه و تنه‌ی درشت و قوی	نیر گوشی: در گوشی
<i>بخوان و حفظ کن</i>	
ترانه: قطعه‌ی کوتاه خواندنی همراه با سازهای موسیقی (در این جا: با صدایی مانند موسیقی)	تغییر: خوار کردن، کوچک شمردن
گهر: گوهر، مروارید	سلمان دادن: منظم کردن، به ترتیب چیدن
یادم آرد: به یاد می‌آورد	بیزد: پرواز کند (در این جا: پرتاب شود)
دیرین: قدیمی	تا چند: تا کی
نرم و نازک: آهسته و لطیف	بی تابی: بی‌فراری، ناآرامی
چُست و چابک: چالاک، فرزند	رسید: راست قامت، دلاور
پنهانی: پنهانی	استوار: پایدار، پابرجا، محکم
	نقص: عیب، کمبود

پند: اندرز، نصیحت

پیش چشم مرد فردا: در مقابل روی تو که مرد آینده‌ای

خواه تیره، خواه روشن: چه تیره باشد چه روشن (فرقی ندارد)

تندر: رعد

غزان: در حال غزیدن، غزش کنان

گریزان: گریزنده، شتابان

گوارا: دلچسب، دلنشین، خوب و لذت‌بخش

گوهرفشانی: گوهر افشاندن، پراکندن مروارید

جاودانی: همیشگی، دائمی، ابدی

صفحه ۵۴ تا ۵۷ کتاب چهارم

املا

طولانی - توران - فرماندهی - جیحون - اندوهگین - می‌گذشت - تصمیم - پهلوان - تحقیر - سرنجه - خواهد - ماهر - پرتاب - منتظر - دعا - بی‌تابی - استوار - قامت - محکم - نقص - عیب - سربلندی - قن - زمزمه - درّه - تناور - تیغه

صفحه ۵۴ تا ۵۷ کتاب چهارم

معنی ابیات

این خبر را هر دهانی زیر گوش بازگویی کرد:

آخرین فرمان

آخرین تحقیر

این خبر را هرکسی (دهان هر کسی)، به گوش کس دیگری می‌گفت: «این آخرین فرمان است، این آخرین تحقیر و کوچک شمردن است.» (آخرین باری است که ما را تحقیر می‌کنند.)

مرز را پرداز تیری، می‌دهد سامان

پرتاب کردن تیری، وضع مرز ایران و توران را مشخص خواهد کرد و به اوضاع سروسامان خواهد داد.

گر به نزدیکی فرود آید

اگر تیر، نزدیک و پایین بیاید

مردمان، تنگ

آرزوی، کور

بخت می شود خانه هاماں کوچک شود (به علت کوچک شدن وسعت ایران) و آرزو هاماں به باد برود (چون سرزمین آرزو هاماں کوچک می شود).

در سیر دور

با اثر تیر تا مسافتی دور پرواز کند

تا کجا تا چند؟

تا کجا تا کی؟

آیا کوبادی پولادین و کوسر پنجه ای ایمان؟

آیا کوبادی پولادین (از جنس فولاد) و قدرتمندی که با قدرت ایمان، سرپنجه اش را حرکت دهد، و تیر را پرتاب کند کجاست؟

* * *

آری، آری، جان خود در تیر کرد آرش

یکصدها، صد هزاران تیغی شمشیر کرد آرش

آرش جان خودش را در کمان گذاشت و تیر را پرتاب کرد (چون تمام قدرتش را همراه آن تیر برداشت). وی با این کارش، کار صدها هزاران شمشیر و جنگ با شمشیر را انجام داد. (کاری که آرش به تنهایی انجام داد، می توانست با جنگ بین صد هزاران آدم در دو سپاه ایران و توران و با خون ریختن انجام شود).

درست و نادرست

صفحه ۵۸ کتاب درسی

۱- آرش برای پرتاب تیر در دشتی سرسبز ایستاد. نادرست

۲- تورانیان در برابر سپاه توران مقاومت می کردند. درست

۳- تورانیان پیشنهاد کردند که پهلوانی ایرانی تیری به سوی غرب پرتاب کند. نادرست



- ۱- چرا ایرانیان پیشنهاد تورانیان را پذیرفتند؟ زیرا با وجود پایداری ایرانیان در برابر تورانیان، شکست دهنده آن‌ها کار دشواری بود و سپاه ایران ناامید و اندوهگین شده بود و راهی برای تعیین مرزها باقی نمانده بود.
- ۲- منظور از «مرز را پرواز تیری می‌دهد سامان» چیست؟ پرواز یک تیر (پرتاب شدن یک تیر) وضع مرز را مشخص می‌کند و به آن سروسامان می‌دهد.
- ۳- چرا آرش پس از پرتاب تیر جان داد؟ زیرا تمام جان، قدرت و توانش را گذاشت تا تیر را با کمان به دورترین نقطه پرتاب کند.



استقبال: به پیشواز کسی رفتن، پیشواز

تپش: تپیدن، ضربان قلب

رخسار: چهره، صورت، روی، سیما

هین: بدان، آگاه باش

نگار: محبوب

بی‌قرار: بی‌تاب، ناآرام

انبوه جمعیت: جمعیت زیاد و فشرده

مانج: آرام

جیش: حرکت

غوغا: سروصدا

شور: شوق و شادی

هممه: سروصدای آهسته

بیزنون: با قدرت

مشتاق: دارای شوق، آرزومند

خروشان: پر سروصدا

پدید آمده بود: به وجود آمده بود، ایجاد شده بود

امواج: جمع موج، موج‌ها

می‌گریستند: گریه می‌کردند

گلستان: اثر غیرشعری (نثر) سعدی

اشعار: جمع شعر، شعرها

محور: اساس، مبنا

بخوان و بنویس

دلهره: نگرانی، اضطراب

می‌لغزد: سر می‌خورد

دلگیر: ناراحت، اندوهگین

ضخامت: کلفتی

رزمنده: جنگجو، کسی که می‌جنگد

خوش‌قلب: مهربان و دل‌پاک

صفحه ۶۲ تا ۶۵ کتاب درسی

حضور - استقبال - نشاط - خوشحال - پرهیجان - خلاصه - تپش - انتظار - رخسار - سرود - نشاط‌انگیز - سیما و سیما - هین - باغ - بی‌قرار - لحظه شماری - بالاخره - هیجان زده - چطور - لحظه - حیاط - صورت - غوغا - هممه - بی‌صبرانه - مرتب - مسئولان - محل دیدار - هماهنگ - صفاها - منظم - حضور - اقیانوس - جمعیت - طلوع - آفتاب گردان - آغاز - شوق - مشتاقانه - معنا - در طول زمان - اشتیاق - فعالیت - ذهن - محور

معنی بیت

آب زیند راه را، همین که نگار می رسد
مژده دهید باغ را، بوی بهار می رسد

راه را پاکیزه کنید و بدانید که محبوب در راه است و در حال رسیدن به این جاست. به باغ مژده (خبر خوش) بدهید که عطر بهار در راه است.

درست و نادرست

- ۱- دانش آموزان همراه خانواده هایشان به استقبال رفته بودند. نادرست
- ۲- جنب و جوش گنجشکان نشانه‌ی انتظار آن‌ها برای ورود مهمان بود. درست
- ۳- گذشت زمان به درک معنی بعضی از مطالب کمک می کند. درست

درک مطلب



- ۱- با توجه به متن درس، منظور از «مهمان شهر ما» چه کسی بود؟ رهبر جمهوری اسلامی ایران
- ۲- در متن درس، انتظار مردم چگونه بیان شده است؟ مردم از قبل، شهر را آب و جارو کرده بودند و جنب و جوش زیادی در روز مشخص شده، با اشتیاق برای دیدار حاضر شدند.

درک و دریافت



- ۱- منظور درخت سیب از جمله‌ی «از این خانه همیشه بوی محبت به مشام می رسد.» چیست؟ خانه‌ی برگس محمدتقی و ...، خانه‌ای است که انسان‌های مهربان، با ایمان و فداکاری در آن زندگی می کنند.
- ۲- در پایان داستان، چرا گل با این که از شاخه جدا شده بود، خوشحال بود؟ زیرا می توانست کنار برگس باشد و این که بعد از خشک شدنش هم دور انداخته نشد، بلکه محمدتقی او را لای قرآن و در میان انبوهی از کلمه‌هایی که بوی بهشت می دهند، گذاشت.
- ۳- چه فرقی بین رفتار درخت سیب با گل‌های سوسن وجود داشت؟ گل‌های سوسن پیوسته از عمر کوتاه‌تری صحبت می کردند و این که برگس برای او ارزشی قایل نخواهد بود و او را از شاخه جدا خواهد کرد. انذار

صفحه ۶۳ کتاب

صفحه ۶۵ کتاب

صفحه ۶۵ کتاب

صفحه ۷۱ کتاب

گل کوچک را آرام می کرد و به او می گفت که بسیاری از صحبت های گل های سوسن درست نیست. درخت سیب، از مهربانی نرگس و محبتی که در خانه ی نرگس وجود داشت صحبت می کرد و به گل می گفت «باز توجه به نمودار زیر، درباره ی عناصر داستانی که خواندید، گفت و گو کنید.»

شخصیت های داستان

گل های سوسن - گل کوچک - درخت سیب - نرگس - مادر نرگس - محمدتقی

زمان

سال های جنگ ایران و عراق

مکان

خانه ی نرگس و محمدتقی

اتفاق های داستان

بند گفتن گل های سوسن از نرگس - امیدواری دادن درخت سیب به گل کوچک - مراقبت نرگس از گل و دوستی آن ها با یکدیگر - آمدن محمدتقی از جنگ - چیده شدن گل برای استقبال از محمدتقی - نگه داشتن گل لای قرآن وقتی خشک شده بود.

نتیجه

نرگس گل را بسیار دوست می داشت و حتی زمانی که خشک شد، آن را لای قرآن گذاشتند که برای او فضایی دوست داشتنی بود.

نقشه ی عناصر داستان

صفحه ۷۲ کتاب درسی

مفهوم تصویر با کدام یک از مثل های زیر ارتباط دارد؟

● فلفل نبین چه ریزه، بشکن ببین چه تیزه.

● با یک گل بهار نمی شود.

● کوه به کوه نمی رسد، آدم به آدم می رسد.

● جوینده، یابنده است.

این تصویر با ضرب المثل: «جوینده، یابنده است» ارتباط دارد. منظور از این مثل این است که هر کسی در زندگی اش تلاش کند و دنبال چیزی بگردد و هدفی را دنبال کند، حتماً به آن می رسد و آن را پیدا می کند؛ اما اگر کسی برای هدفش تلاش و جست و جو نکند و راه های دشوار را طی نکند، به نتیجه ی دلخواهش نمی رسد.



واژه‌نامه

اطفال: جمع طفل، خردسالان، کودکانِ انسان،

نوباوگان

کنجکاو: کاوش کننده، جست‌وجو کننده

فعال: پُرکار، کوشا

افکار: جمع فکر، فکرها، اندیشه‌ها

زیستن: زندگی کردن

کُرسی: وسیله‌ای گرم کننده که شامل یک

منقل، یک میز و یک لحاف بر سر میز است.

در قدیم برای گرم شدن، پاهایشان را زیر

لحاف می‌بردند و از گرمای منقل استفاده

می‌کردند.

دایر نشده بود: تشکیل نشده بود، ایجاد نشده

بود

مکتب: محل درس خواندن، نام مدرسه در

گذشته

گرداگرد: دور تا دور

حرفه: شغل، کار، پیشه

طاق: سقف هلالی

گچ‌بری: تزییناتی که با گچ بر سقف خانه‌ها یا

لبه‌ی دیوارها ایجاد می‌کنند.

قفقاز: منطقه‌ای بین دریای سیاه و دریای خزر

رونق داشتن: خوب بودن وضع کسب و کار

طبع: ذوق و استعداد

جویا: کنجکاو، جست‌وجوگر

بهره: سود، منفعت، فایده

برگزیده شدم: انتخاب شدم

اجتماع: جامعه، گروه، گرد هم آمدن، دور هم

جمع شدن جمعی از گروه‌های انسانی

اقامت گزیدم: در جایی ساکن شدم، ماندم

فروزان: تابان، درخشان، روشن

قریحه: ذوق، استعداد

عاجز بودند: ناتوان و درمانده بودند

اختراع: پدید آوردن، درست کردن، ایجاد

کردن

ابداع: نوآوری، چیزی را از نو پدید آوردن

ایجاد کردن

مقصود: هدف، خواسته، آرزو، نیت

لبریز: پُر، سرشار، لب‌آب

مسکین: فقیر، تهی دست، بیچاره
 نگین: سنگ قیمتی که روی انگشتر می گذارند.
 (در این جا خود انگشتر منظور است.)
 گرم: بخشش، لطف، جوان مردی، بزرگواری
 قاتل: فردی که کسی را می کشد
 مدارا: با نرمی و ملایمت رفتار کردن
 آرد: می آورد

ابوالعجائب: پدر شگفتی ها، بسیار شگفت انگیز
 علم کند: معرفی کند، برپا کند، مشهور سازد
 عالم: جهان، دنیا
 شهدا: جمع شهید
 بشر: انسان

متحیر: حیرت زده، تعجب کرده، شگفت زده
 شه: شاه
 ملک: سرزمین

لافتی: اشاره به «لافتی إلا علی لا سیف إلا
 ذوالفقار» (هیچ جوانمردی به جز علی (ع)
 وجود ندارد و هیچ شمشیری به جز ذوالفقار
 که شمشیر حضرت علی (ع) است، نیست.)

شرح حال: سرگذشت، آن چه در مورد اتفاقات
 زندگی فردی نوشته می شود.
 سرگذشت: شرح حال، اتفاقات زندگی یک
 فرد
 پویا: خلق، کسی که می تواند چیزهای
 جدید ایجاد کند.
 سرمشق: الگو، نمونه

پشتکار: تلاش برای انجام کاری، با علاقه کاری
 رایگیری کردن
 اراده: خواست، میل، تصمیم
 مین: وطن، سرزمین مادری
 خشنود: راضی، خوشحال، شادمان

بخوان و حفظ کن

فدا: برنده ای افسانه ای که اگر سایه اش به سر
 کسی بیفتد، آن شخص خوشبخت می شود.
 رحمت: مهربانی، دلسوزی، بخشایش
 آینه: نشانه، علامت، دلیل
 مسوا: موجودات و مخلوقات، هر کسی غیر از
 خدا

رخ صورت، چهره

باغچه - اطفال - فعال - می خواندم - نقاشی - عشق می ورزیدم - کاغذ پاره - تصویر - می خوابیدند - فرو می ریزم - زیستن - چراغ - قطعه - زغال - منقل - اتاق - حرفه - طاق - طولانی - قفقاز - تعطیل - قنادی - رونق - طبع - راضی - سختی ها - بهره - برگزیده شدم - شغل - اجتماع - فعالیت فرهنگی - اقامت گزیدم - شعله ی فرورزان - ذوق - قریحه - کود کستان - نمی پذیرند - عاجز - استعداد - اختراع - ابداع - گذراندم - مقصود - پذیرفتم - امتحان - لبریز - شرح حال - دل سوز - سرگذشت - جبار باغچه بان - نوآور - سرمشق - اعتماد به خود - صبر - میهن - خشنود

درست و نادرست

- ۱- باغچه بان برای آموزگاری خارج از ایران رفت. نادرست
- ۲- باغچه بان در کودکی شعر می سرود. درست
- ۳- قبل از باغچه بان، کسی به فکر کودکان کم شنوا و نابینا نیفتاده بود. درست
- ۴- باغچه بان با پشتکار و اراده به رؤیاهای کودکی خود دست یافت. درست

درک مطلب



۱- چرا باغچه بان به آموزگاری علاقه داشت؟

- ۱- زیرا از نظر او آموزگاری شغلی بود که با آن بهتر می توانست به اجتماع و مردم خدمت کند.
- ۲- دو کار مهم باغچه بان را نام ببرید که با انجام آن ها توانست به مردم و میهن خود خدمت کند.
- ۱- تدریس و آموزگاری ۲- ساختن کود کستانی برای کودکان کم شنوا و نابینا
- ۳- چرا در متن درس، باغچه بان «دوست کودکان» نامیده شده است؟

زیرا او اهمیت زیادی به آموزش کودکان به ویژه کودکانی که کم شنوا یا نابینا بودند می داد و همیشه در فکر روش های آموزش بهتر به آنها بود.



همای رحمت

علی ای همای رحمت، تو چه آیتی خدا را که به ماسوا فکندی همه سایه‌ی هما را

ی علی (ع) ای پرنده‌ی سعادت و مهربانی ... تو چه نشانه‌ای از خدا هستی که بر همه‌ی مخلوقات سایه فکندی و باعث خوشبختی و سعادت آن‌ها شدی.

دل اگر خداشناسی، همه در رخ علی بین به علی شناختم من، به خدا قسم، خدا را

ی دل! اگر می‌خواهی خدا را بشناسی، به صورت علی (ع) نگاه کن؛ زیرا به خدا قسم می‌خورم که من با وجود علی (ع)، خدا را شناختم.

برو ای گدای مسکین در خانه‌ی علی زن که نگین پادشاهی، دهد از کرم گدا را

ی گدای بیچاره! برو در خانه‌ی علی (ع) را بزنی؛ زیرا او از روی جوانمردی و بخشش، انگشتر پادشاهی‌اش را هم به گدا می‌بخشد.

به جز از علی که گوید به پسر، که قاتل من چو اسیر توست اکنون، به اسیر کن مدارا

ی جز علی (ع) چه کسی ممکن است به پسرش بگوید که وقتی قاتل من اسیر و در بند توست، او را آزار نده و با او با ملامت و مدارا رفتار کن؟ (جز علی کسی نمی‌گوید.)

به جز از علی که آرد، پسر ابوالعجائب که علم کند به عالم، شهدای کربلا را

ی جز علی (ع) کسی نمی‌تواند پسر چنین شگفت‌انگیز بیاورد که شهیدان کربلا [و دلاوری‌هایشان] را در همان مطرح و مشهور کند (اشاره به امام حسین (ع) و قیام کربلا)

محمد حسین بهجت تبریزی (شهریار)

واژه‌نامه



می‌جنگند.

درنگ: صبر، تأمل

نفوذ: در اینجا یعنی وارد شدن

گردان: گروهی نظامی با تعداد مشخص

گذرگاه: محل عبور، جای گذر

سقا: کسی که به تشنگان آب می‌دهد.

پیک: نامه‌رسان

اراده کرده: تصمیم گرفته

بالگرد: هلی‌کوپتر

ترجیح دادن: برگزیدن، کسی یا چیزی را بر

دیگری برتری دادن، چیزی یا کسی را از میان

تعداد زیادی انتخاب کردن

مسجد جامع: بزرگ‌ترین و مهم‌ترین مسجد

شهر که مردم در آن جمع می‌شوند.

نظاره می‌کرد: نگاه می‌کرد، تماشا می‌کرد

مسئولیت: سرپرستی یک کار مهم، بر عهده

داشتن یک وظیفه

مانع شدن: جلوگیری کردن

جاری: آنچه جریان دارد

اعتقاد: باور، ایمان، عقیده

رزمندگان: جنگجویان

محتاج: نیازمند

مظلوم: کسی که مورد ظلم و ستم قرار گرفته،

کسی که به او ظلم می‌شود.

اشغال شدن: به تصرف و تسخیر در آمدن

دژ: قلعه، حصار

تسخیرناپذیر: مکان یا چیزی که به آسانی

نتوان آن را به دست آورد، مکان یا چیزی که

دسترسی به آن دشوار است.

آتشبار: وسیله یا وسایلی که به وسیله‌ی آن آتش

به سپاه دشمن می‌اندازند. (مانند توپ و ...)

در هم بکوبیم: شکستشان دهیم

وصفناپذیر: غیر قابل توصیف، وصف نشدنی

هم‌رزم: دو یا چند نفر که در کنار هم با دشمن

تنگی - مرخصی - قضا - منتظر - عروسک‌ها - مسئولیت - مانع - دعا - اعتقاد - عجیب - رزمندگان -
 لذت - محتاج - عملیات - حساس - خرمشهر - مظلوم - متجاوزان - اشغال - ضربه‌ی نهایی -
 شنبه - تسخیرناپذیر - آتشبار - عراقی - فضا - منطقه - مهم‌ترین - وصف‌ناپذیر - هم‌زمان -
 قطه - جهان‌آرا - نفوذناپذیر - گردان - خستگی‌ناپذیر - شجاعت - بی‌وقفه - وحشت - گذرگاه -
 پیام محمدی - سقایی - خزازی - صورتش - خاک‌آلود - طرفش - آغوش - انتظار - مؤمن - مطمئن -
 شایسته‌ها - بالگرد - فرماندهان نظامی - سقوط - ترجیح - مسجد جامع - ساعت - نظاره می‌کرد

- آزادی خرمشهر از دست متجاوزان، آرزوی همه‌ی مردم ایران بود. درست
 - بالگردهای دشمن موفق شدند، فرماندهان نظامی را از میدان نبرد نجات بدهند. نادرست
 - یکی که برای حسین خبر آورده بود، تشنه بود. درست



- چرا بچه‌های شهدای حسین را دوست داشتند؟
 - حسین با آن‌ها بازی می‌کرد، آن‌ها را روی زانو می‌نشاند و با حرف‌های کودکانه می‌خنداندشان،
 و باطن قصه می‌گفت و باعث شادی و سرگرمی آن‌ها می‌شد.
 - یکی از نشانه‌های اراده‌ی خداوند برای آزادی خرمشهر چه بود؟
 - نشانه‌های اراده‌ی خداوند برای آزادی خرمشهر این بود که دشمنان به جان هم افتاده بودند.

۳- به نظر شما چرا عنوان درس «فرمانده دل‌ها» انتخاب شده است؟
 زیرا همه حسین را دوست داشتند و او در دل‌های بچه‌ها و بزرگترها جا داشت.

واژه‌آموزی



- شور و شوقی وصف‌ناپذیر وجود حسین را در بر گرفته بود.
- شوق وصف‌ناپذیر، یعنی شوقی که به آسانی نمی‌توان آن را توصیف کرد.
- دشمن برای نیروهایش دژی تسخیرناپذیر ساخته بود.
- دژ تسخیرناپذیر، یعنی دژی که به آسانی نمی‌توان آن را به تسخیر درآورد (تصاحب کرد).
- نیروهای خستگی‌ناپذیر با شجاعت به جلو می‌رفتند.
- نیروهای خستگی‌ناپذیر، یعنی نیروهایی که به آسانی خسته نمی‌شوند و از پا در نمی‌آیند.

اتفاق ساده

درس

واژه‌نامه



سرایت کند: منتقل شود

نون: خوشحالی، شادی

حکایت

سطر: خط

از گوشه‌ی چشم نگاه کردن: زیرچشمی نگاه

بخوان و بیندیش

کردن، پنهانی نگاه کردن

مبیی: بکذل، همدل

ناپسند: بد، کاری که پسندیده و خوب نیست

جبه: اطراف

اسرار: جمع سر، رازها

مضمر: کم، کوتاه، گزیده

یاد تو در نامه هست: درباره‌ی تو در نامه حرف

صرت خوردن: آه و افسوس کردن

زده‌ام.

گمان: خیال

لنه: جسد

صفحه‌ی ۹۴ تا ۹۶ کتاب درسی

اتفاق - مشق - ظرف - خواند - بی صدا - جبهه - شوق - سطر - غلتید - قطره

صفحه‌ی ۹۴ تا ۹۶ کتاب درسی

تغیبات

در سایه‌ی خدایم

کسی که ما جویم

ای روزها بیایم

کسی که ما فریاد است

کسی که سایه‌ی خدا همیشه بر سر ماست و در پناه خداوند هستیم. (او همیشه از ما حمایت و محافظت کند) و کسی که به زودی بر می گردیم.

یک قطره از دل من

بر روی دفتر افتاد

یک اتفاق ساده

در چشم مادر افتاد

قطره اشکی از چشمم بر روی دفترم افتاد و مادر نیز شروع به گریستن کرد. (گریه کردن اتفاق ساده‌ای است که در چشم می‌افتد.)

صفحه ۹۶ کتابم

درست و نادرست

۱- نامه از جبهه‌ی جنوب آمده بود. درست

۲- مادر از شدت ناراحتی به گریه افتاد. نادرست

صفحه ۹۷ کتابم

درک مطلب



۱- نویسنده‌ی نامه که بود؟

پدر پسری که این شعر از زبان او گفته شده است. پدر پسر از جبهه‌ی جنگ در جنوب برای آن‌ها نامه نوشته بود.

۲- چه موضوعی در نامه باعث خوشحالی مادر شد؟

این که همسرش نوشته بود به زودی و همین روزها نزد آن‌ها می‌آید.

۳- در بخش زیر منظور از «قطره» چیست؟ اشک

یک قطره از دل من
بر روی دفتر افتاد

۴- چرا وقتی مادر نامه می‌خواند، باران آرام و بی‌صدا ماند؟

آن قدر نامه مهم و عزیز بوده که باران هم برای شنیدن آن سکوت کرده بود.

جمله‌های زیر را بخوانید.

برایم آمد.

والتر خوب آمد.

معلم رفت.

معلم مهربان رفت.

این جمله‌ها چه تفاوتی با هم دارند؟ در جمله‌های بالایی، قسمت اول جمله از یک کلمه تشکیل شده، اما در جمله‌های پایینی، قسمت اول جمله از دو کلمه تشکیل شده یکی از این کلمات، اسم قبل از خود را توضیح می‌دهد.



۱- مهم‌ترین ویژگی نویسنده‌ی کتاب «قصه‌های خوب برای بچه‌های خوب» را بیان کنید. مهم‌ترین ویژگی نویسنده‌ی این کتاب، علاقه به خواندن کتاب‌های مختلف و یاد گرفتن چیزهای جدید بود. وی از آموخته‌هایش استفاده کرد تا برای بچه‌ها داستان‌های ساده و شیرین بنویسد.

۲- چرا از نظر شخصیت اصلی متن، کتاب‌فروشی مانند بهشت بود؟ زیرا کتاب برای او باارزش‌ترین چیز دنیا بود و از کودکی در آرزوی داشتن کتاب‌های زیادی بود و هرگز برای این کار به قدر کافی پول نداشت، اما کار کردن در کتاب‌فروشی، فرصت خوبی بود تا همه‌ی کتاب‌ها را بشناسد و بخواند.

۳- چرا نویسنده کتاب «قصه‌های خوب برای بچه‌های خوب» به فکر نوشتن این کتاب افتاد؟ زیرا می‌دید کتاب‌های مفید و مهمی که خوانده است، همگی زبان سختی داشتند که برای کودکان و نوجوانان قابل فهم نبود. در نتیجه تصمیم گرفت همان داستان‌ها را با زبان ساده بنویسد.

۴- کدام قسمت‌های متن نشان‌دهنده‌ی علاقه‌ی زیاد نویسنده به کتاب خواندن است؟ ۱- وقتی در کودکی به پدربخش (پسرخاله‌ی پدرش) رفت و دید آن‌ها کتاب‌هایی دارند که او ندارد، ساعت‌ها از حسرت گریه کرد. ۲- وقتی در کتاب‌فروشی مشغول کار شد، آن‌جا برایش مانند بهشت بود؛ زیرا فرصت خواندن و دیدن و داشتن کتاب‌ها را به او داده بود. ۳- جمله‌ای که نویسنده می‌گوید: «اگر بدانم که یک هفته بیشتر زنده هستم، تنها حسرت‌م این است که کتاب‌های نخوانده‌ام، هنوز مانده است.»

۶- با توجه به داستان «دیدن خوبی‌ها»، جمله‌ها را به ترتیب رویدادها شماره‌گذاری کنید:

۴ حضرت عیسی (ع) گفت: «چیزهایی هم بود که شما ندیدید.»

۳ هر یک از یاران چیزی گفتند.

۶ آن حضرت فرمود: «با هرچه روبه‌رو می‌شوید، فقط بدی‌ها و زشتی‌ها را نبینید.»

۱ حضرت عیسی (ع) و یارانش لاشه‌ی سگی را دیدند.

۵ این سگ تا زنده بود، حیوان باوفایی بود.

۲ حضرت عیسی (ع) به همراهانش گفت: «درباره‌ی آنچه دیدید، فکر کنید.»



که گاهی باعث خرابی می شود.

حکم: دستور، فرمان

به: بهتر

بخوان و حفظ کن

شنیدستم: شنیده ام

شهباز: نوعی پرنده‌ی شکاری سفیدرنگ با

پنجه و منقاری قوی

کهنسال: پیر، سالخورده

کبوتر بچه: بچه (جوجه) ی کبوتر

بیم جان: ترس جان، ترس از دست دادن جان

تاخت: حمله کرد، هجوم آورد

تازان: با سرعت، پرشتاب

از پی اش: در پی اش، به دنبالش

پزان: در حال پریدن، در حال پرواز

در برد جان: جان به در برد، رها شود، خلاص

شود

اجل: پایان زندگی، زمان مرگ

شست از زندگی دست: دست از زندگی شست،

از زندگی ناامید شد

صیاد: شکارچی

چون وقتی که

بر فکند: انداخت، رها کرد، افکند

ربا جلیل: خدای بلندمرتبه، خدای بزرگ

صرت: افسوس و آه، اندوه

گای: (اکی) خوانده می شود) که ای

خرد: کوچک، کودک، کم سن و سال

لطف: محبت، مهربانی

رهی: بزهی، رها می شوی

گاین: (اکین) خوانده می شود) که این

باطل: اشنباه، نادرست

رهرو: کسی که راهی را طی می کند

ایک: اکنون، الان

دست حق: دست قدرت خدا

شویه: روش

عدل: برابری، انصاف، عدالت

بند پیروزی: رفتار دوستانه داشتن، مهربانی و

لطف کردن

گهواره: گهواره

طیبه: پرورش دهنده، پرستار کودک

طنیان: از حد خود گذشتن، بالا آمدن آب دریا

نگون اقبال: بدبخت، تیره‌بخت (نگون: واژگون)	صلاح: درست، شایسته، مصلحت
بر کف: در دست (کف: دست)	آن دم: آن لحظه
به زه: آماده (زه: تسمه‌ای که روی چوب خمیده‌ی کمان قرار داده و تیر را برای پرتاب، بر آن قرار می‌دهند).	حق: خدا
به سر: بالای سر	حی: از صفات خدا به معنی «زنده»
بنشستن: نشستن	داور: از صفات خدا به معنی «عادل»
	قضا: تقدیر

املا

صفحه ۱۰۴ کتاب چهارم

موسی - در فکند - ربّ جلیل - ساحل - حسرت - خرد - لطف - وحی - فکر باطل - رهرو - حق - عدل -
سطح آب - گاهوارش - خوش‌تر - طغیان - حکم - توفان - بسپاری‌اش - می‌داری‌اش

معنی ابیات

صفحه ۱۰۴ کتاب چهارم

مادر موسی، چو موسی را به نیل در فکند، از گفستی ربّ جلیل
وقتی مادر موسی، به گفته و فرمان خدای بزرگ، موسی را [در سبیدی] به رود نیل انداخت ...
خود ز ساحل کرد با حسرت، نگاه گفت: «کای فرزند خرد بی‌گناه
خودش از ساحل با آه و افسوس به او نگاه کرد و گفت: «ای فرزند کوچک بی‌گناه من!
گر فراموش کند، لطف خدای چون رهی، زین کشتی بی‌ناخدای؟»
اگر لطف و محبت خدا تو را فراموش کند، چگونه از این کشتی بی‌ناخدا نجات پیدا می‌کنی؟ (مادر موسی)
او را در سبیدی گذاشت و به رود انداخت. شاعر در این جا سبد را به یک کشتی بی‌ناخدا و بدون هدایت
شبیه کرده است.)

دجی آمد: «کلین چه فکر باطل است؟ رهرو ما، اینک اندر منزل است

دجی (فرستاده‌ی خدا) آمد و گفت: «این چه فکر اشتباهی است که تو می‌کنی؟ رهرو ما (موسی) اکنون در منزل ماست.» (موسی اینک در حمایت ماست مثل کسی که در خانه‌ی ما قرار دارد.)

ما گرفتیم آنچه را انداختی دستِ حق را دیدی و نشناختی؟

مالی چه را انداختی (سبدی که موسی در آن قرار داشت) گرفتیم (حمایت کردیم). تو چطور دستِ قدرت و حمایت خدا را دیدی و نشناختی؟

در تو تنها، عشق و مهرِ مادری است شیوه‌ی ما، عدل و بنده‌پروری است

در وجود تو فقط عشق و محبتِ مادرانه وجود دارد، اما روش ما، عدالت و مهربانی با بندگان است.

سطح آب از گاهوارش خوش‌تر است دایه‌اش سیلاب و موجش مادر است

آنگین سطح آب برای موسی از گهواره‌اش لذت‌بخش‌تر است. سیلاب مانند پرستار و دایه‌ی او و موج مانند مادرش هستند و به او محبت می‌کنند. (یعنی همه‌چیز در خدمت امنیت و آرامش موسی است و هیچ آسیبی نرسانند.)

رها از خود نه طغیان می‌کند آنچه می‌گوییم ما، آن می‌کند

رها به اختیار خود طغیان نمی‌کند، آن‌ها فقط طبق فرمان ما عمل می‌کنند. (آن می‌کنند: آن کار را انجام می‌دهند.)

ما، به دریا حکمِ توفان می‌دهیم ما، به سیل و موج، فرمان می‌دهیم

ما به دریا فرمان می‌دهیم که توفانی شود و به سیل و موج دستور می‌دهیم چگونه باشند. (تمام حوادث دنیا به فرمان ما اتفاق می‌افتد.)

به که برگردی، به ما بسپاری آش کی تو از ما دوست‌تری داری آش!

بهبتر است به خانه برگردی و موسی را به ما بسپاری. ما او را بیش‌تر از تو دوست داریم. (شاعر می‌خواهد بگوید خداوند بیش‌تر از هر کس بنده‌اش را دوست دارد و به فکر اوست.)

درست و نادرست

- ۱- مادر موسی وقتی گهواره‌ی او را به رود نیل سپرد، دنبال او رفت. نادرست
- ۲- مهر مادر موسی به فرزندش، کمتر از محبت خدا به موسی بود. درست

صفحه‌ی ۱۰۵ کتاب درس

درک مطلب



صفحه‌ی ۱۰۵ کتاب درس

- ۱- زمانی که مادر موسی فرزندش را در آب انداخت، چه احساسی داشت؟ او با حسرت به فرزندش که در سد بر روی آب می‌رفت نگاه می‌کرد و نگران بود که محبت خدا از او حمایت نکند و کودکش غرق شود.
- ۲- منظور از «کشتی بی‌ناخدا» چیست؟ سبدی که موسی در آن بود.
- ۳- سه صفت خداوند را که در متن شعر به آن اشاره شده است، بیان کنید. جلال (بزرگی)، عدل (عدالت)، بندگی.
- ۴- مقصود شاعر در مصراع «دایه‌اش سیلاب و موجش مادر است» چیست؟ طبیعت برای راحتی این کودک از او نگهداری و مراقبت می‌کند.

صفحه‌ی ۱۰۷ کتاب درس

بخوان و حفظ کن



امید

کبوتر بچه‌ای را کرد دنبال

شنیده‌ام که شهبازی کهنسال

شنیده‌ام که روزی یک باز پیر، جوجه کبوتری را دنبال کرد.

ز بیم جان، کبوتر کرد پرواز

به هر سو تاخت، تازان از پی آتش باز

کبوتر از ترس از دست دادن جانش، پرواز کرد و به هر سو هجوم می‌برد و باز با سرعت به دنبالش می‌رفت

به دشت و کوه و صحرا بود بران

ز چنگ باز شاید در برد جان

پروازکنان در دشت و کوه و صحرا می‌رفت تا شاید از چنگ باز خلاص شود.

اصل را دیدد شست از زندگی دست «درختی در نظر بگیرفت و بنشست»

در حالی که مرگ را جلو چشمش می‌دید و از زندگی‌اش ناامید شده بود، درختی در نظر گرفت و بر آن نشست.

نظر کرد آن نگون اقبال بر زیر که صیادی کمان بر کف، به زه تیر

آن کبوتر بیچاره به پایین نگاه کرد و دید صیادی کمان به دست، با تیری در کمان، برای شکار او آن جاست.

به زیر پای، صیاد و به سر، باز نه بنشستن صلاح است و نه پرواز

صیاد پایین پای اوست و باز بالای سر او. نه نشستن درست است (زیرا شکار صیاد می‌شود) و نه پرواز کردن (زیرا شکار باز می‌شود).

به کلی رشتی امید بگست در آن دم دل به امید خدا بست

کلاً ناامید شد و در همان لحظه فقط به خدا دل بست و به او توکل کرد.

جو امیدش به حق بود آن کبوتر نجات از مرگ دادش حی داد

چون کبوتر امیدش به خدا بود و به او توکل کرده بود، خداوند زنده‌ی عادل، او را از مرگ نجات داد.

بزد ماری به شست پای صیاد قضا بر باز خورد آن تیر و افتاد

شتر شست پای صیاد را نیش زد و ناگهان تیر او به باز خورد و او را انداخت.

به خاک افتاد هم صیاد و هم باز کبوتر شاد و خندان کرد پرواز

صیاد و باز، هر دو بر زمین افتادند و کبوتر شاد و خوشحال و خندان پرواز کرد.

واژه‌نامه



مُشک: ماده‌ی روغنی بسیار معطر و خوشبو

عطار: عطر فروش

طبله: صندوقچه

خاموش: ساکت، بدون حرف

هَترنمای: کسی که هنرش را نشان می‌دهد.

چون: مانند

طبل غازی: طبلی که پیشاپیش و جلو لشکر به

صدا درمی‌آید، طبل جنگی («غازی» به معنی

جنگجو را با «قاضی» به معنی داور اشتباه

نگیرید.)

میان‌تهی: آن‌چه درونش خالی باشد.

بی‌بوده: بی‌فایده

بی‌فایده: بدون سود، بی‌بوده

اندوخت: جمع کرد، گردآوری کرد، پس‌انداز

کرد، ذخیره کرد

نکرد: انجام نداد، عمل نکرد

چندان: هرچقدر، هر قدر

عالم: دانشمند

به چه مآند: به چه چیزی شبیه است

ناپسند: نامناسب، بد

پرهیز کردن: دوری کردن، خودداری کردن از

انجام دادن کاری

املا

صفحه‌ی ۱۰۸ و ۱۰۹ کتاب درسی

بی‌بوده - سعی - خوانی - عمل - عالم - عسل - لقمان - در نظر م - پرهیز - عطار - طبله - طبل - غازی - میان‌تهی

معنی درس

صفحه‌ی ۱۰۸ و ۱۰۹ کتاب درسی

❁ دو کس رنج بی‌بوده بردند و سعی بی‌فایده کردند: یکی آن که اندوخت و نخورد و دیگر آن که آموخت و نگرفت. دو انسان (دو گروه از انسان‌ها) بی‌فایده رنج بردند و بی‌نتیجه تلاش کردند: یکی آن کسی که پولش را ذخیره کرد و آن را خرج نکرد (نخورد) از آن استفاده نکرد) و دیگری آن که علم را یاد گرفت، ولی به آن عمل نکرد.

علم چندان که بیشتر خوانی چون عمل در تو نیست نادانی

پدر جعفر که علم و دانش بیش تری به دست بیاوری و کتاب بخوانی، وقتی به علم و دانش خود عمل نکنی، بی زبان هستی.

یکی را گفتند: «عالم بی عمل، به چه ماند؟» گفت: «به زنبور بی عسل.»

«بی گفتند: «دانشمندی که به علمش عمل نمی کند (در رفتارش از علمش استفاده نمی کند) به چه چیزی شبیه است؟» گفت: «به زنبور بی عسل شبیه است.» (یعنی مانند زنبور بی عسل است که خاصیتی ندارد و سودی نمی رساند).

تعمان را گفتند: «ادب از که آموختی؟» گفت: «از بی ادبان، هر چه از ایشان در نظر ناپسند آمد، آن برهنه کردم.»

«تعمان گفتند: «از چه کسی ادب را یاد گرفتی؟» گفت: «از بی ادبان یاد گرفتم؛ هر چیزی که در رفتار آنها نظرم بد و زشت آمد، از انجام دادن آن دوری کردم.»

شک آن است که خود ببوید؛ نه آن که عطار بگوید. دانا چون طبله ی عطار است، خاموش و غرناز؛ نادان چون طبل غازی، بلند آواز و میان تهی.

شک خوب و خالص آن است که خودش بوی خوش داشته باشد، نه اینکه فقط عطار از بوی آن تعریف کند و خودش عطری نداشته باشد.

بود دانا مانند صندوقچه ی عطار است؛ ساکت و پُر از حُسن و خوبی (صندوقچه ی عطار پُر است از عطر و بهرهای معطر که خودشان عطر و بو دارند و نیاز به تعریف از آنها نیست.) و نادان مانند طبل جنگجوست (طبل جنگی)؛ صدایش بلند است، اما درونش خالی است. (یعنی انسان نادان درونش خالی از علم و دانش است و فقط حرف می زند، بی هیچ دانش و فهمی.)

گلستان سعدی

صفحه ۱۱۰ کتاب درسی

درست و نادرست

۱- می توانیم از بی ادبان، ادب بیاموزیم. درست

۲- هر کسی که از کار خود تعریف می کند، دانا است. نادرست



۱- منظور از عبارت «آموخت و نکرد» چیست؟ یعنی چیزی را یاد گرفت، ولی به آن عمل نکرد. (آن را در زندگی و زندگی‌اش به کار نبرد.)

۲- چرا سعدی عالم بی‌عمل را به زنبور بی‌عسل شبیه کرده است؟ دانشمندی که از علم و دانش خود در زندگی‌اش استفاده نمی‌کند و به کسی سودی نمی‌رساند، مانند زنبوری است که عسل تولید نمی‌کند و برای کسی فایده‌ای ندارد.

۳- سعدی، دانا و نادان را به چه مانند کرده است؟ دانا مانند صندوقچه (طبله)ی عطار (عطرفروش) است که حرفی نمی‌زند و خودش هنر خودش را نشان می‌دهد و حتی نیاز به تعریف کسی ندارد و نادان مانند طبل غازی (طبل جنگی) است که صدای زیادی تولید می‌کند، اما درونش چیزی نیست و خالی است.

۴- در عبارت پایانی درس منظور از «بلندآواز و میان‌تهی» چیست؟ آن چه صدای بلندی دارد، اما درونش خالی است.

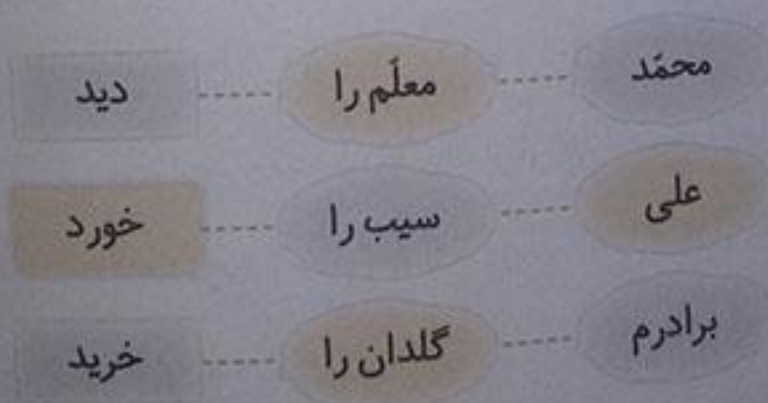
🌸 جمله‌های زیر را بخوانید.

● محمد، معلم را دید.

● علی، سیب را خورد.

● برادرم، گلدان را خرید.

🌸 حالا به نمودار جمله‌ها نگاه کنید. در گروه گفت‌وگو کنید و به پرسش‌های زیر پاسخ دهید.



🌸 این جمله‌ها از چند قسمت تشکیل شده‌اند؟ چرا؟ این جمله‌ها از سه قسمت تشکیل شده‌اند؛ زیرا بخش اصلی نمی‌تواند آن‌ها را کامل کند؛ یعنی اگر بگوییم «علی خورد»، از ما پرسیده می‌شود «چه چیزی را خورد؟» پس لازم است یک قسمت دیگر اضافه کنیم تا منظورمان را کامل برسانیم.



چار: چهار (برای وزن شعر به صورت «چار»
نوشته شده است.)

از پی: برای، به منظور

صیاد: شکارچی

حول و حوش: اطراف، گرداگرد، دوروبر

دام نهاد: تله گذاشت

عوض گرگ: به جای گرگ

دریافت: فهمید

خلاص: رهایی

بشتافت: شتابان رفت، تند رفت

بخوان و بیندیش

ناهماهنگی: بی‌نظمی

جدیت: تلاش و کوشش بسیار در انجام کاری

علف هرز: گیاه بی‌فایده و بی‌هوده

تعلق داشتن: وابستگی داشتن، مال کسی

بودن

پلنگ: جنگل

خفته: خوابیده، به خواب رفته

بوشک: موش کوچک

لشکره: پریشان، مضطرب

گه‌گاه، گاهی

متغیر: خشمگین، عصبانی

به‌کنش: او را له کند

بر زمین زندش: او را بر زمین زند

یک‌غازی: بی‌ارزش، ناچیز

هراس: ترس، احساس نگرانی

وحوش: جانوران وحشی جانوران دشتی و

کوهی (منصاذ اهلی)

خطاکار: کسی که اشتباه می‌کند

مفرت: بخشش گناهان، آمرزش

لابه: گریه و زاری، التماس

رحم حاصل کرد: دلش به رحم آمد، بر او رحم کرد

صفحه‌های ۱۱۲ و ۱۱۳ کتاب درسی

باز گرفت - متغیر - کله - خواست - پنجه - یک‌غازی - هراس - شاه و حوش - خطاکار - مفرت - لابه -
رحم - حاصل کرد - اتفاقاً - صید گرگ - صیاد - حول و حوش - عوض گرگ - خلاص

بود شیری به پیشه‌ای، خفته موشکی کرد، خوابش آشفته
 شیری در جنگلی خوابیده بود. موش کوچکی خواب او را پریشان کرد و بر هم زد.

آن قدر گوش شیر، گاز گرفت که رها کرد و گاه باز گرفت
 موش آن قدر گوش شیر را گاز گرفت و گاهی گوش او را رها کرد و دوباره گازش گرفت، ...

تا که از خواب، شیر شد بیدار متغیر ز موش بد رفتار
 تا این که شیر از خواب بیدار شد و از دست موش بد رفتار، عصبانی و خشمگین شد.

دست بُرد و گرفت کله‌ی موش شد گرفتار، موش بازی‌گوش
 دستش را جلو بُرد و سر موش را گرفت. موش بازی‌گوش گرفتار شد و به چنگ شیر افتاد.

خواست در زیر پنجه، له کندش به هوا بُرده، بر زمین زندش
 شیر خواست موش را در زیر پنجه‌ی دستش له کند و او را بالا ببرد و به زمین بکوبد.

گفت: ای موش لوسِ یک‌غازی با دُمِ شیر می‌کنی بازی
 شیر گفت: ای موش لوس بی‌ارزش! تو با دُمِ شیر بازی می‌کنی! («با دُمِ شیر بازی کردن» یک ضرب‌المثل است. یعنی: شوخی کردن و درگیر شدن با کسی که بسیار قدرتمندتر از توست.)

موش بیچاره در هراس افتاد گریه کرد و به التماس افتاد
 موش بیچاره ترسید، گریه کرد و شروع کرد به التماس کردن.

که تو شاهِ وحوشی و من موش موش هیچ است پیش شاهِ وحوش
 [گفت:] تو شاه حیوانات درنده‌ای و من یک موشم. موش در مقابل پادشاه درندگان و حیوانات وحشی هیچ و بی‌ارزش است.

تو بزرگی و من خطا کارم از تو امید مغفرت دارم
 تو بزرگی و من اشتباه کرده‌ام. از تو انتظار دارم مرا ببخشی.

شیر از این لابه، رحم حاصل کرد پنجه وا کرد و موش را دل کرد

با این گربه و التماس موش، دلش به رحم آمد. پنجاهش را باز کرد و موش را رها کرد.

افتاقاً سه چار روز دگر شیر را آمد این بلا بر سر

افتاقاً (در قصه) سه چهار روز بعد، این بلا بر سر شیر آمد.

از پی صید گرگ، یک صیاد در همان حول و حوش، دام نهاد

صیادی برای صید گرگ، در آن اطراف تله گذاشته بود.

دام صیاد، گیر شیر افتاد عوض گرگ، شیر گیر افتاد

تله‌ی شکارچی نصیب شیر شد و شیر به جای گرگ در دام افتاد.

موش چون حال شیر را دریافت از برای خلاص او بشتافت

موشی موش از اوضاع شیر آگاه شد، شتابان به سمت او رفت تا او را از دام آزاد کند.

بندها را جوید با دندان تا که در برد شیر از آنجا جان

بندها را با دندانش جوید تا [بالاخره] شیر از آن تله، جان به در برد و رها شد.

شیر چون موش را رهایی داد خود رها شد ز پنجهی صیاد

چون شیر یک بار موش را رها کرده بود، خودش هم از دست شکارچی رها شد. (شیر به موش رحم کرد و او را نکشت و خودش هم به خاطر کمک موش، از دام رها شد.)

ایرج میرزا

صفحه‌ی ۱۱۴ کتاب درسی

درست و نادرست

۱- شیر خطای موش را بخشید. درست

۲- صیاد برای شکار شیر دام نهاده بود. نادرست

۳- فقط افراد قوی می‌توانند به دیگران کمک کنند. نادرست

درک مطلب



صفحه ۱۱۴ کتاب درسی

- ۱- موش برای رهایی از چنگال شیر چه کرد؟ گریه کرد و التماس کرد و گفت: «ای شیر! تو شاه حیوانات درنده‌ای و من ضعیف، از تو انتظار بخشش و گذشت دارم.»
- ۲- چرا موش به کمک شیر رفت؟ زیرا شیر یک بار زندگی‌اش را به او بخشیده بود و او را نکشته بود و حالا به خودش را مدیون و بدهکار شیر می‌دانست. (موش می‌خواست لطف شیر را جبران کند).
- ۳- شخصیت شیر و موش را با هم مقایسه کنید و شباهت‌ها و تفاوت‌های آن‌ها را بیان کنید.
شباهت: شیر و موش هر دو به فکر کمک کردن بودند و زندگی دیگری برایشان مهم بود.
تفاوت: شیر مغرور بود و موش متواضع.

۴- با خواندن شعر چه پندی گرفتید؟ هر وقت به کسی خوبی کنیم، نتیجه‌ی کار خوب خود را خواهیم دید.

واژه‌آموزی



صفحه ۱۱۴ کتاب درسی

- سبزه‌زار جایی است که پر از سبزه است.
- گندم‌زار مزرعه‌ای است که در آن گندم روییده است.
- نی‌زار جایی است که نی روییده است.
- حالا شما بگویید.
- نمک‌زار جایی است که در زمین آن نمک وجود دارد.
- چمن‌زار جایی است که در آن چمن فراوان روییده است.
- گل‌زار جایی است که در آن گل‌های فراوان روییده است.

درک و دریافت



صفحه ۱۲۱ کتاب درسی

- ۱- در ابتدای داستان، چرا با اینکه نین درسش را خوانده بود، نتیجه‌ی خوبی نگرفته بود؟ چون برادر کوچکترش دوستش و مادرش، حواسش را پرت کرده بودند و او نتوانسته بود با تمرکز کافی درسش را بخواند.
- ۲- خانم ژرمن بیشتر وقت خود را به چه کاری مشغول بود؟ به نگهداری از باغ خود و گل‌ها.
- ۳- چرا با اینکه خانم ژرمن به نین گفته بود تا هر بار یکی از مرواریدها را کنار بگذارد، او برای همه‌ی مرواریدها درس را تکرار کرد؟ چون فکر می‌کرد ممکن است هفتمین مروارید که کنار گذاشته است، مروارید سحرآمیز اصلی باشد. پس تصمیم گرفت آن را امتحان کند.

۱- با وجود موفقیت نین، چه مسئله‌ای باعث نگرانی او در مدرسه شده بود؟ او فکر می‌کرد با این مرواریدهای حرامیز، همه را گول می‌زند و اگر روزی آن‌ها را نداشته باشد، وضعیت درسش مثل گذشته می‌شود و همه را راحت می‌کند.

۲- به نظر شما مروارید اصلی چه چیزی بود؟ درس خواندن با تمرکز و دقت بیشتر و تکرار بیشتر درس‌ها.
۳- جمله‌های زیر را با توجه به متن داستان، مرتب کنید:

۱ نین فکر می‌کرد علت موفقیت او مرواریدهای سرخ هستند و غمگین بود.

۲ خانم ژرمن هفت مروارید به نین داد.

۳ نین درس را بلد نبود و معلم او را دعوا کرد.

۴ بر عکس همیشه، نین به جای اینکه به باغ برود، به اتاقش رفت و در آنجا درس خواند.

۵ خانم ژرمن به او گفت: «علت موفقیت تو این است که با دقت درست را خوانده‌ای.»

۶ حالا دیگر وقتی معلم از نین درس می‌پرسید، پرسش‌ها را از اول تا آخر بلد بود.

۷ نین مرواریدها را در دست گرفت و به تعداد آن‌ها درسش را مرور کرد.

صفحه ۱۲۲ کتاب درسی

مثل

مثلی را که در شعر «شیر و موش» بود، پیدا کنید و در گروه درباره‌ی مفهوم آن گفت‌وگو کنید. «با دم شیر

می‌کنی بازی» یعنی با کسی که بسیار قدرتمندتر از توست شوخی می‌کنی.

مفهوم شعر «شیر و موش» تو را یاد کدام یک از مثل‌های زیر می‌اندازد؟

از هر دست بدهی از همان دست هم می‌گیری.

هر که بامش بیش برفش بیشتر.

مفهوم درس شیر و موش به ضرب‌المثل: «از هر دست بدهی از همان دست هم می‌گیری» نزدیک است.

این ضرب‌المثل به این معناست که اگر تو بخشش داشته باشی و به دیگران کمک کنی، مطمئن باش جایی دیگر، کسی پیدا می‌شود که در هنگام سختی تو را کمک کند.

سطور از مثل این است که تو با هر دستت که به دیگران چیزی می‌بخشی، با همان دست جواب آن را که کمک و بخشش به توست، دریافت می‌کنی. هیچ کاری بی‌مزد و پاداش باقی نمی‌ماند.

واژه‌نامه



درگذرم: بمیرم

بخوان و حفظ کن

بُرنا: جوان

فَزای: اضافه کن، بیفزای

یزدان: خدا

گرای: گرایش داشته باش، به سوی او حرکت

کن، به او رو کن

باد: باشد، خواهد بود

رهنمای: راهنما

بیابی: می‌یابی، پیدا می‌کنی

رامش: آرامش، آسودگی، نشاط، شادابی

میاسای: آسوده نباش، غفلت نکن

یک زمان: یک لحظه

میفکن: نینداز

ناخوش: آن چه خوشایند و دوست‌داشتنی نیست

بهره: سود

بباید: باید

مرد: انسان

بی‌رامش: بی‌آرامش

پُرسشگری: سؤال داشتن در ذهن

گوی: انگار، مثل اینکه، مانند اینکه

غریب: عجیب، ناآشنا

معلق: آویزان

قهرمان داستان: شخصیت اصلی داستان،

مهم‌ترین شخصیت داستان

یک‌مرتب: یک‌دفعه، ناگهان

پژوهشگران: محققان، کسانی که در مورد

موضوعات علمی تحقیق و بررسی می‌کنند.

دانش‌اندوزی: علم‌آموزی، یادگیری، فراگیری

دانش

گسترش: رشد دادن

سپری شد: گذشت

روی می‌داد: اتفاق می‌افتاد

جهل: نادانی

گریزان: فراری، شتابان، گریزنده

واپسین: آخرین، پایانی

بالین: بستر، جایی که می‌خوابند

کلمه‌های بریده: کلمه‌های جدا جدا (به علت

بیماری، نفس نفس می‌زده و نمی‌توانسته کلمات

را پشت سر هم بیان کند.)

صفحه ۱۲۴ و ۱۲۶ کتاب درسی

پرسشگری - دقت - علامت سؤال - منتظر - عجیب و غریب - فضایی - لیز نمی خوریم - معلق - خورشید -
 قرمان - خلاصه - مغزمان - همین طور - آویزان - گوشواره - پرسش ها - دانش اندوزی - ابوریحان بیرونی -
 ریاضی دانان - فیلسوفان - مسائل - علم و دانش - جست و جو - علت - اطراف - علاقه - جهل - گریزان -
 ناطقها - احوال پرسی - حالت - توضیح دهد - ناراحتی - مسئله - جاهل - درگذرم

صفحه ۱۲۶ کتاب درسی

درست و نادرست

- ۱- گوش همی موجودات شکل علامت سؤال است. نادرست
- ۲- سؤال های زیادی در مغز ما انسان ها می چرخد. درست
- ۳- در دنیا به همی سؤال ها پاسخ داده می شود. نادرست

صفحه ۱۲۶ کتاب درسی

درک مطلب



۱- چه کسانی به دنبال سؤال های خود می روند؟

پژوهشگران و انسان های پرسشگر به دنبال پاسخ سؤال خود می روند تا آن را پیدا کنند.

۲- نویزگی ابوریحان بیرونی را با توجه به متن بیان کنید.

۱- پرسشگری برای آموختن آن چه نمی داند و یافتن علت اتفاقات مختلف.

۲- تلاش برای گسترش و رشد علم و دانش.

۳- ابوریحان همواره در جست و جوی علت اتفاقاتی بود که در اطرافش روی می داد. « مفهوم این جمله را با مثال بیان کنید.

ابوریحان شخصی پرسشگر و مشتاق برای دانستن همه چیز بود. او می خواست همیشه دلیل اتفاقاتی را که

در پیشش می افتاد، بداند. به همین دلیل به آموختن دانش های مختلف پرداخت تا پاسخ سوالاتش را پیدا کند

حتی در بستر مرگ هم از دوست دانشمندش در مورد چیزی که نمی دانست سؤال کرد.

دانش زبانی

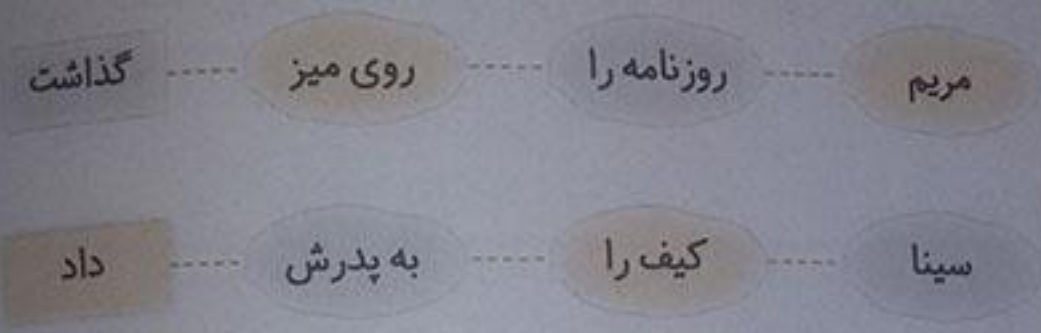
صفحه ۱۲۷ کتاب

جمله‌های زیر را بخوانید.

● مریم روزنامه را روی میز گذاشت.

● سینا کیف را به پدرش داد.

حالا به نمودار جمله‌ها دقت کنید. در گروه گفت‌وگو کنید و به پرسش‌های زیر پاسخ دهید.



این جمله‌ها از چند قسمت تشکیل شده‌اند؟ چرا؟ جمله‌ها از ۴ قسمت تشکیل شده‌اند؛ اگر بخشی از این

چهار قسمت را حذف کنیم، پیام، کامل منتقل نمی‌شود و در ذهن فرد مقابل، سؤال ایجاد می‌شود.

بخوان و حفظ کن



صفحه ۱۲۸ کتاب

خرد و دانش

توانا بُود هر که دانا بُود ز دانش دل پیر، بُرنا بُود

هر کسی علم و دانش داشته باشد (دانا باشد) توانا و قدرتمند است. دانش، دل انسان پیر و سالخورده را جوان می‌کند.

به دانش فرمای و به یزدان گرای که او باد، جان تو را رهنمای

به علم و دانش خود اضافه کن و به سمت خدا رو کن تا او جان و روح تو را هدایت کند. (که جان و روح تو را هدایت خواهد کرد.)

بیاموز و بشنو ز هر دانشی بیابی ز هر دانشی، دانشی

علم بیاموز و از هر دانشی حرفی بشنو و آن را یاد بگیر، زیرا هر دانشی به تو آرامش جداگانه‌ای می‌دهد.

بیاسای از آموختن، یک زمان ز دانش میفکن، دل اندر گمان

نکته از آموختن دست نکش و غفلت نکن. برای آموختن علم و دانش شک نکن و در مورد خوبی دانش بهره خود راه مده.

چه ناخوش بود، دوستی با کسی که بهره ندارد ز دانش، بسی

بسی با کسی که از دانش بهره‌ی زیادی ندارد، خوشایند نیست. (چه قدر ناخوشایند است).

که یگاری او ز بی‌دانشی است به بی‌دانشان بر، بیاید گریست

بیای گاری و سود نرساندن او به خاطر بی‌دانشی اوست. برای انسان‌های بی‌دانش و بی‌علم و نادان باید گریه کرد. (شایسته‌ی ترخم و دلسوزی‌اند).

نن مرده، چون مرد بی‌دانش است که نادان به هر جای، بی‌رامش است

بی‌جان یک مرده مانند انسان بی‌علم و دانش است؛ زیرا انسان نادان در هر جایی که باشد آرامش و شاطی ندارد.

شاهنامه، فردوسی

واژه‌نامه



دلنشین: جذاب، زیبا و قشنگ، دوست‌داشتنی

منتقل شدن: جابه‌جا شدن

بیج: خمیدگی

نمایان: آشکار، مشخص

معرفت: شناخت

ریزنقش: کسی که اندام و جُته‌ی ریزی دارد.

پیامک: معادل فارسی sms

ملايم: نرم و آرام

رایانه: معادل فارسی کامپیوتر

دلگرم کرد: آرام کرد، به او احساس امنیت و

شادمانی داد.

نرم‌افزار آموزشی: برنامه‌ی رایانه‌ای برای آموزش

کتابخانه و آزمایشگاه مجازی: کتابخانه و

آزمایشگاه رایانه‌ای (و نه واقعی)

پایگاه رایانه‌ای: معادل فارسی وب سایت

فناوری: استفاده از علم در کارهای مختلف

مانند پزشکی، بازرگانی، کشاورزی و غیره

بخوان و بیندیش

دریای نعمت: نعمت‌های فراوان (زیادی آن‌ها

را به دریا شبیه کرده است.)

علاف: بی‌کار و معطل

یک‌مرتب: یک‌دفعه، ناگهان

پَگر: غمگین، ناراحت

مثل

طفل: کودک

نزد: پیش

باز آمد: بازگشت، برگشت، دوباره آمد

رسول الله: پیامبر خدا

منع کردن: مانع شدن، دور کردن، باز داشتن

رُطب: خرما

بخوان و حفظ کن

الهی: خدایا

فضل: بخشش

رحمت: مهربانی، لطف

نظر: نگاه

صواب: راست، درست (با «ثواب» به معنی

پاداش نیک، اشتباه نگیرید.)

مستجاب: پذیرفته شده، برآورده شده

حضرت: پیشگاه، درگاه الهی

کامران: پیروز، موفق

ثنا: ستایش، ستودن	تر گفتن: سخن نادرست و بد گفتن
می‌سراییم: به شعر می‌گوییم، با شعر بیان می‌کنم	در امان دار: محافظت کن
شرح: توضیح	توفیق: موفقیت، کامیابی
ذکر: یاد	صفت: ستایش
زبان می‌گشایم: سخن می‌گوییم	صفات: جمع صفت، ویژگی‌ها
الها: خدایا	ذات: وجود، هستی
از آن رو: به آن دلیل	لفظ: زبان
می‌پناهیم: پناه می‌گیریم	حلی: نگهبان، پشتیبان
	ناظر: نظر کننده، بینا

صفحه‌ی ۱۳۰ تا ۱۳۲ کتاب درسی

هوشمند - نفس عمیق - دلنشین - لذت - منتقل - اولین - فاصله - دبستان معرفت - حیاط مدرسه -
 سالی شادی - ریزش - معرفی - صفحه - بگذاری - معلوم شود - حاضر - معلم - پرس و جو - قلم نوری -
 خوشامدگویی - مقاله - زاویه‌ها - واقعی - احوال‌پرسی - تصاویر - دلگرم - آغاز - نرم‌افزار آموزشی - کتابخانه -
 آزمایشگاه مجازی - مشغول - هم‌کلاسی‌ها - خوشحال - فناوری - پیشرفت‌های علمی

صفحه‌ی ۱۳۳ کتاب درسی

نوشت و نادرست

۱- خانواده‌ی مهتاب در منزل از اینترنت استفاده می‌کردند. درست
 ۲- برای نوشتن روی تخته‌ی هوشمند، به جز گچ، می‌توان از قلم نوری و گاهی از انگشتان دست نیز استفاده کرد. نادرست
 ۳- معلم با بخش تصاویر زیبایی، به مهتاب خوش آمد گفت. درست



۱- در اولین روز حضور در مدرسه‌ی جدید، چه چیزی مهتاب را دلگرم و شاد کرد؟

استقبال بچه‌ها (هم کلاسی‌ها) و معلم از حضور او در مدرسه و تصاویری که معلم به عنوان هدیه‌ی خود بچه‌ها روی تخته‌ی هوشمند به او نشان داد.

۲- حضور و غیاب در مدرسه‌ی هوشمند را با مدارس معمولی مقایسه کرده و یک خوبی آن را بیان کنید.

در مدرسه‌های هوشمند، حضور و غیاب با گذاشتن دست روی یک دستگاه انجام می‌شود، اما در مدرسه‌های غیرهوشمند، ناظم یا معلم از روی لیست، حضور و غیاب می‌کنند و اگر لازم باشد با خانواده‌ی دانش‌آموزان تماس می‌گیرند. تماس خودکار با پدر و مادر بچه‌ها در مدرسه‌ی هوشمند باعث می‌شود که اگر در بین راه مشکلی برای دانش‌آموز پیش آمده باشد و خانواده و مدرسه در جریان نباشند، به سرعت آن‌ها منتقل شود و آن‌ها می‌توانند پی‌گیری کنند. در مدرسه‌های معمولی ممکن است معاون فراموش کند یا فرصت نکند با خانواده‌ها تماس بگیرد و علت غیبت دانش‌آموز را بی‌پرسد و این امر، باعث ایجاد مشکلاتی برای خانواده‌ها شود.



بیننده، شخصی که چیزی را می‌بیند.

گوینده، شخصی که چیزی را می‌گوید.

شنونده، شخصی که چیزی را می‌شنود.

حالا شما بگویید:

● به کسی که مطلبی را می‌نویسید نویسنده می‌گویند.

● به شخصی که چیزی را می‌خواند خواننده می‌گویند.

● به کسی که می‌دود دوندۀ می‌گویند.

مشغول از مثل «از شیر مرغ تا جان آدمیزاد» چیست؟ یعنی «همه چیز». چنان که می‌دانیم وجود شیر مرغ تا جان آدمیزاد در فروشگاه غیرممکن است، اما منظور از این مثل این است که هرچه به فکرش برسد، حتی شیر مرغ و جان آدمیزاد! هم در فروشگاه موجود است.

۱- علت شلوغی فروشگاه چه بود؟ روز جمعه بود و همه‌ی مردم برای خرید آخر هفته به فروشگاه آمده بودند. پدر، در این داستان چه شخصیتی داشت؟ از متن دلیل بیاورید.

۲- رابطه‌ی دوستانه با فرزندش دارد (بارها با پسرش صحبت می‌کند و با او می‌خندد و ...)

۳- خیلی آینده‌نگر نیست، زیرا همیشه علاوه بر کارت اعتباری باید مقداری پول همراه داشت. (پول همراه خودش ندارد و به فکر سختی بردن آن همه وسیله با اتوبوس نیست.)

۴- مسئولیت‌پذیر است (خرید خانه را انجام می‌دهد و نسبت به تهیه‌ی آن چه همسر و فرزندانش نیاز دارند احساس مسئولیت می‌کند.)

۵- با توجه به متن، دو تفاوت بقالی‌های کوچک و فروشگاه را بیان کنید.

۱- در فروشگاه‌های بزرگ همه چیز مقابل چشم است و می‌توان آن را لمس و بعد انتخاب کرد، اما در بقالی‌ها به علت جای کوچک، چنین چیزی امکان‌پذیر نیست.

۲- تنوع زیاد اجناس در فروشگاه‌های بزرگ برخلاف بقالی‌ها.

۳- استفاده از کارت اعتباری چه خوبی و چه بدی دارد؟ خوبی آن این است که شما دیگر لازم نیست مقدار زیادی پول با خود حمل کنید و تنها با داشتن یک کارت اعتباری می‌توانید به حساب بانکی و پول‌های خود دسترسی داشته باشید. بدی آن این است که دستگاه‌های کامپیوتری گاهی با مشکل مواجه می‌شوند و نمی‌توان از کارت استفاده کرد. همچنین در بعضی فروشگاه‌ها دستگاه کارت‌خوان وجود ندارد و تنها با پول نقد می‌توان خرید کرد.

۴- چرا آن‌ها از اینکه نتوانسته بودند خرید کنند، راضی بودند؟ زیرا فکر می‌کردند آن همه جنس را نمی‌توانستند با اتوبوس تا خانه ببرند.



نیایش

الهی، فضل خود را یار ما کن ز رحمت، یک نظر در کار ما کن

خدایا بخشش خود را یاور و همراه ما کن (ما را با بخشش خود یاری کن) و با رحمت خودت نگاهی به ما بینداز (رحمت خود را شامل حال ما کن).

خدایا در زبان من، صواب آر دعای بنده‌ی خود، مستجاب آر

خدایا کاری کن که بر زبان من حرف‌های راست جاری شود و دعای مرا که بنده‌ی تو هستم، برآورده کن.

مرا در حضرت خود، کامران دار ز کز گفتن، زبانم در امان دار

خدایا من را در پیشگاه و نزد خودت پیروز گردان و زبانم را از گفتن بدی‌ها محافظت کن.

مرا توفیق ده تا حمد خوانم صفات ذات تو بر لفظ رانم

به من توفیق و سعادت بده که تو را ستایش کنم و صفات وجود تو را با زبانم بیان کنم.

خداوندا، تویی حامی و حاضر به حال بندگان خویش ناظر

خداوندا تو پشتیبان مایی و همه‌جا حضور داری و بر احوال بندگان خود ناظر و بینا و آگاه هستی.

شای ذات پاکت می‌سرایم زبان در شرح ذکرت می‌کشایم

خدایا من با شعر، وجود پاک تو را ستایش می‌کنم و از ذکر و یاد تو سخن می‌گویم. (با زبانم به توضیح ذکر یاد کردن از تو می‌پردازم).

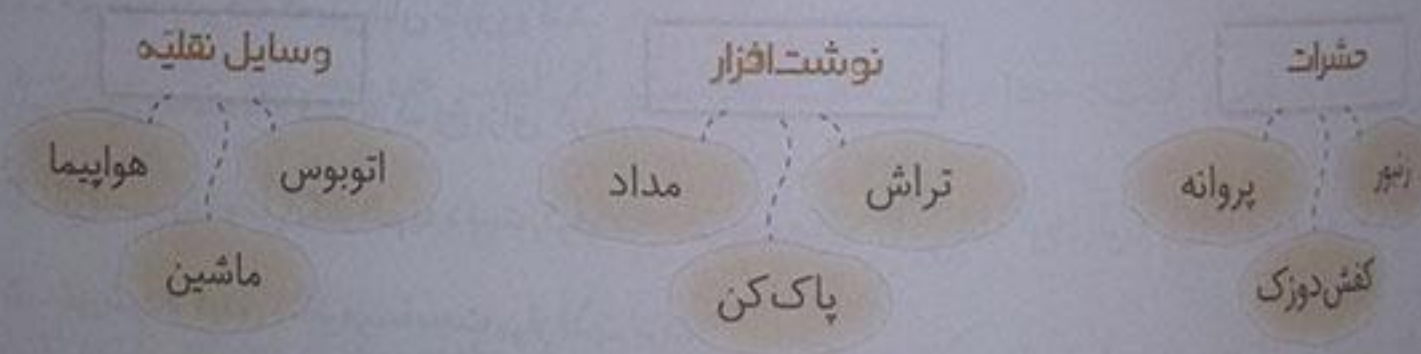
الها، جز تو، ما کس را نخواهیم از آن رو، در پناهت می‌پناهیم

خدایا ما کسی را به جز تو نمی‌خواهیم و به همین دلیل در پناه و سایه‌ی تو، پناه می‌گیریم (به تو پناه می‌بریم).

- سه جمله از متن را که در آن‌ها کلمه‌ی «پاییز» به کار رفته است، بنویسید.
- پاییز بهار، تابستان، پاییز و زمستان با هم گفت و گو می‌کردند.
- پاییز برای کار خود رنگ‌های آتشین انتخاب کرد.
- خورشید به تصویرهای نقاشی پاییز نگاه کرد.
- هشت کلمه از متن درس بنویسید که ارزش املائی دارند.

صنوبر	ارغوانی	غوک	تصمیم
دریغ	قشر	سطح	ضحیم

چیزهایی را که در تصویر می‌بینید، با توجه به واژه‌آموزی این درس طبقه‌بندی کنید و نمودار آن را بکشید.



کلمه‌های زیر را با دقت بخوانید.

جهان افروز - هلو - شاخسار - رنگ آمیزی - تاب - ارغوانی

آن‌ها را در درس پیدا کنید و از روی جمله‌هایی که این کلمه‌ها، در آن‌ها به کار رفته‌اند، با خط خوانا بنویسید.
جهان افروز: آن‌ها تصمیم گرفتند خورشید جهان افروز را به داوری قبول کنند.

- هلو: نخست دستی به شاخه‌های درختان هلو، بادام، سیب و درختان دیگر برد.
- شاخسار: بلبل را در روی شاخه، خرگوش را میان جنگل و غوک را در برکه نشانید.
- رنگ‌آمیزی: تابستان با رنگ سبز تیره، سراسر جنگل را رنگ‌آمیزی کرد.
- تاب: شاخه‌ها تاب نیاوردند و به سوی زمین خم شدند.
- ارغوانی: بعضی درختان را با رنگ زرد لیمویی پوشانیده، برخی را به رنگ ارغوانی و بعضی دیگر را به رنگ قرمز روشن درآورد.

۲ با توجه به متن درس، با هر گروه از حروف در هم ریخته، یک کلمه بسازید.

ط . ه . ق . ر	و . ب . ن . ص . ر	ع . ز . ر . م . ا
قطره	صنوبر	مزارع

هنر و سرگریز



صفحه ۱۱ کتاب درس

۲ این جمله‌ها را در متن درس پیدا کنید و جاهای خالی را با کلمات مناسب پر کنید.

۱- روزی بهار، تابستان، پاییز و زمستان با هم گفت‌وگو می‌کردند.

۲- خورشید پذیرفت که بین آنان داوری کند.

۳- سطح رودخانه را با قشر نازک یخ بَرّاق کرد.

۴- اول، بهار زیبا و دل‌انگیز قلم به دست گرفت.

۵- خورشید از دیدن منظره‌ی طبیعت بهار لذّت برد.

۶- کنار جنگل را با بوته‌های انبوه تمشک زینت داد.

۳ کلمه‌های جدول زیر را در جمله‌های بالا پیدا کنید و خانه‌های جدول را پر کنید.

ن	ا	ت	س	م	ز	۱
ن	ف	ر	ی	ذ	پ	۲
ر	ش	ق	۳			
ز	ی	م	ن	ا	ل	د
ن	ع	ی	ب	ط	۵	
ن	و	ب	۶			